

شیوه مناظره در پاسخگویی به شبهات

آیت‌الله نجم‌الدین مروجی طبسی*

مناظره و شیوه مناظره از مسائل مهم در پاسخگویی به شبهات است که شما طلبه‌ها باید نسبت به آن آگاهی پیدا کرده و در پاسخگویی به شبهات به این نکاتی که گفته می‌شود دقت کنید و برخی از این شیوه و فنون مناظره‌ای که بیان می‌شود مربوط است به بعضی از خاطراتی که خودم درگیر آنها بودم، به تناسب سال‌هایی که به مکه معظمه مشرف می‌شدم، گاهی در بعثه مقام معظم رهبری در مکه یا مدینه یا در کشورهای دیگر، بحث‌هایی که داشتیم.

مسئله مناظره در پاسخگویی به شبهات آن هم در این دوران که دشمن کمر همت بسته است، با تمام ابزارها و اهرم‌ها وارد شده است که مذهب را به خیال خودش به شکست بکشد، خیلی مهم است. چون اقتدار مذهب را فهمید، هنوز باور نمی‌کرد که مذهب این قدر قدرت داشته باشد، باور نمی‌کرد علمای مذهب این قدر بُرد دارند، لذا با تمام قدرت و امکانات، اتاق‌های بی‌فکری (اتاق فکر می‌گویند)، اما من می‌گویم اتاق شیطنت. اتاق‌های شیطنت راه انداختند، افراد را خریدند، امکانات در اختیار آنها گذاشتند

*. استاد درس خارج حوزه علمیه قم و عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و مدیریت مؤسسه ولاء صدیقه کبری (ع). این متن گزیده‌ای است از سخنان معظم‌له در آئین اختتامیه دومین دوره آموزشی شبهه‌شناسی روش پاسخ و مواجهه که از سوی مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات (حوزه‌های علمیه) در سالن همایش‌های مؤسسه امام صادق (ع) در پردیسان قم در مورخ شهریورماه سال ۱۴۰۲ برگزار شد.

که اعتقادات مردم را سست و ضعیف کنند.

لذا در این موقعیت، ضرورت پاسخ به شبهات و شرکت در مناظرات مهم است. کتاب شریف الذریعة علامه آغا بزرگ تهرانی را مطالعه می‌کردم، که بنده ایشان را از نزدیک دیده بودم، خداوند ایشان را رحمت کند. در کتاب ایشان، بیش از صد و بیست کتاب راجع به مناظره اسم برده بود، از شخصیت‌های بزرگ، سید مرتضی، شیخ مفید، مناظرات در بغداد، مناظرات در لبنان، مناظرات در هند و معمولاً یک طرف مناظره شیعه هست. چند مورد از آنها را نوشتم، کتاب المناظرات، اهمیت این مطلب را می‌رساند که مسئله مناظره یک مسئله مهم است، رساندن فکر و تضعیف تفکر طرف مقابل است. یکی از فوائد مناظره این است که مناظره‌گر خیال می‌کند حرف او حق است، وقتی بحث می‌کند و به چالش کشیده می‌شود، می‌فهمد خبر دیگری است.

هجومی بودن در مباحثه

در ارتباط با مناظره شیوه‌هایی است؛ آنکه من انتخاب کردم و الحمدلله موفق بودم، بحث‌های من هجومی است، نه دفاعی. این بحث‌های دفاعی که صبر کنم او ضربه خودش را بزند و من جواب او را بدهم، صبر کنم او اشکال خودش را بگوید و من جواب او را بدهم؛ او نمی‌خواهد جواب بگیرد، او مثل شبکه المستقله لندن که با حمایت آل یهود، آل سعود اداره می‌شد، من تقریباً همه منازعات ماه مبارک رمضان را دیدم، شروع آن از یک وهابی و پنج دقیقه بعد از یک شیعه، حالا شیعه چقدر قوی است؟ از طرف چه کسی رفته است؟ کاری به این حرف‌ها ندارم، ده دقیقه این وهابی صحبت می‌کند و ده تا اشکال مطرح می‌کند، حالا اینطرف اگر اهل باشد، عاقل باشد، بتواند یکی از آنها را جواب بدهد، نه تای دیگر می‌ماند، نوبت به این آقا می‌رسد دوباره ده تا اشکال دیگر می‌کند، حساب شده وارد شدند. لذا باید جوانب را در نظر گرفت و بحث‌ها هم هجومی باید باشد؛ هجومی نه اینکه فیزیکی و درگیری، این درست نیست، بنا نیست ما با کسی درگیر شویم؛ بحث هجومی؛ یعنی او را در موضع انفعال قرار بدهید، او پاسخگو باشد و این یکی از شیوه‌ها است که به نظر من از موفق‌ترین شیوه‌ها است؛ هم در کتاب‌های خودم این را به کار گرفتم و هم در مناظرات خودم، موفق بودم، نگذاشتم او از من بپرسد چه دلیلی بر

امامت علی بن ابیطالب علیه السلام دارید؟ برای او آیه راجع به غدیر، «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (بحرانی، عوالم العلوم، ج ۱۵، ص ۲۴۰)، روایت را بیاورم و بعد او اشکال کند، او هم راجع به جیش الیمن بوده است و بالاخره دستور به محبت داده است، هرچه بگویم جواب بدهد، اشکال کند، نه، من اشکال می‌کنم؛ مگر نمی‌گویید خلفا مشروع هستند، به چه دلیل؟ مشروعیت خلافت آنها به چه دلیل است؟ چرا از من می‌پرسید، من از شما می‌پرسم. بلکه از نظر تاریخی این‌ها خلیفه شدند ولی صحبت تاریخ نیست بلکه صحبت مشروعیت است. به چه دلیل؟ تلاش می‌کنند ده تا آیه می‌آورند، بیشتر هم ندارند، نه تا روایت هم می‌آورند، بیشتر هم ندارند، عمده ادله آنها این است، نگاه کنید کتاب‌های اعتقادی آنها را، همین‌ها را مطرح می‌کنند و همه را ما جواب دادیم، حُب دیگر چه چیزی دارید؟ چه می‌گویند؟ هرچه در توشه علمی آنها بود تمام شد. این شیوه تهاجم است.

جواب نقضی دادن

نقض، در واقع نقض جواب نیست اما طرف به چالش کشیده می‌شود. من فراموش نمی‌کنم یک نفر از آفریقا به دفتر ما آمده بود. البته مدعی، باسواد، نخبه، دکتر و اهل مطالعه بود، همین که نشست، طلبکارانه گفت مشکل شما با امت اسلام چیست؟ گفتم: مشکلی! گفت: نه، شما راجع به خلافت مشکل دارید، گفتم: قضیه غدیر و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، گفت: غدیر را من قبول دارم، من کنت مولا را هم پیامبر فرمودند: ولی به معنای دوستی است، پیامبر دستور دادند که دوست باشید؛ بلافاصله کتاب صحیح مسلم را باز کردم، گفتم: در بحث امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس با خلیفه دوم ببینید خلیفه دوم به امیرالمؤمنین علیه السلام چه می‌گوید، می‌گوید وقتی پیامبر رحلت کرد، قَالَ فَلَمَّا تُوَفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷)، این ولی در اینجا به چه معناست؟ ابوبکر بعد از فوت پیامبر گفت من دوست پیامبر هستم؟ گفت: نه؛ به معنای خلافت است، گفتم خلیفه که می‌گوید بعد از ابوبکر من ولی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ولی ابوبکر هستم؛ یعنی دوست؟ گفت: نه، به معنای خلافت است، گفتم چطور می‌شود؟ یک ولی است، اگر پیامبر دست علی را بگیرد و بگوید من کنت مولا فهذا علی مولا می‌شود دوست و اگر عمر بگوید، خلافت می‌شود، «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (قلم: ۳۶). خدا را شاهد می‌گیرم زد زیر

گریه، همینطور گریه می‌کرد، بعد گفت مطلب به این واضحی ما اصرار بر خلاف آن می‌کردیم! من تسلیم شدم، شیعه شد و بعد به پای ما پیچید، گفت شما علمای شیعه خائن هستید، گفتم: چرا؟ گفت: چرا از طریق ماهواره‌ها این‌ها را برای مردم نمی‌گویید؟ من خیلی با او بحث نکردم، به هرحال یک مطلبی را که خودش هم قبول داشت، من نقض کردم، طرف تسلیم شد و برگشت. نکته دیگر در مورد معنای دوستی، گفتم: همه این‌ها دشمن علی بن ابیطالب علیه السلام بودند؟! گفت: شاید در این جنگ‌ها دشمن پیدا کرده است، گفتم: مگر پیامبر اکرم نفرموده است نسبت به امیرالمؤمنین «لَا يَحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَ لَا يُغَضِّكَ إِلَّا مُنَافِقٌ» (ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۹۱)؛ یعنی همه صد و بیست هزار صحابه پیامبر همه منافق بودند و پیامبر اکرم از این‌ها خواست که منافق نباشند؟ شما آمدید ابرو را درست کنید ولی چشم را کور کردید. شما می‌خواهید ولایتی که به معنای امامت و خلافت است را به معنای دوستی برگردانید، دیگر متوجه نشدید که همه صحابه پیامبر را منافق دانستید. ماند چه بگوید.

بنابراین در مناظرات، شروع کننده باشید، البته این‌ها نیاز به مطالعه دارد، حدیث و رجال را بلد باشید، البته کمک این هم با خداوند عز و جل است. بنده زمانی از استادم شنیدم، البته این حدیث را ندیدم، امام صادق علیه السلام فرمودند شما برای ما کار کنید ما بر زبان شما جاری می‌کنیم که چه بگویید. فراموش نمی‌کنم موارد متعدد بنده داشتم که از طریق همین نقض بساط بحث جمع شد و طرف تسلیم شد. حدود بیست و پنج سال قبل وارد یکی از روستاهای طرابلس لبنان شدم، طرابلس منطقه شیعه نشین بود، به فتوای ابن تیمیه علیه ما يستحق من اللعن و العذاب، هزاران شیعه را قتل عام کردند، لذا برخی‌ها از روی تقيه مسیحی شدند، الان افرادی هستند، سید هستند ولی مسیحی هستند.

در این روستا، یکی از این کشاورزها، که اهل مطالعه بود آمد جلوی ماشین ما، شیخ شیخ پیاده شو، گفتم بفرمائید، گفت یک وهابی به اینجا آمده است که از عهده او برغی آیم، گفتم بنده برای همین جهت آمدم؛ آمدم دیدم پشت میز نشسته است و سینه خودش را سپر کرده است و باد هم به غبغبه و خیلی احساس پیروزی می‌کند، نشسته بود و چندتا از این کاغذ پاره‌ها، کپی جلو او بود، جلوی او نشستم و به زبان عربی به او گفتم

آداب مناظره این است که اول اسم یکدیگر را سؤال کنیم، ما اسمک، گفت أنا رکن الدین، گفتم و أنا نجم الدین، یک مقدار دست و پای خودش را جمع کرد، گفتم بفرمائید، گفت أنتم قرآنکم محرّف، شما به قرآن دیگری اعتقاد دارید نه به این قرآن مسلمین، گفتم به چه دلیل؟ دو صفحه کپی از کتاب فصل الخطاب، نوشته مرحوم میرزا حسین نوری آورد. دو صفحه آن را آورده است که قرآن حذفیات دارد و روایات نقل می‌کند، گفتم: به او چرا فقط دو صفحه از کتاب فصل الخطاب آوردی؟ گفت: پس چه کار کنیم؟ گفتم: دو صفحه هم از بخاری کپی می‌کردی، گفت مگر دارد؟ گفتم: بله. «آیه رجم» خلیفه دوم می‌گوید: «الشیخ و الشیخة اذا زنيا فارجموهما...» در قرآن این آیه جا مانده است، سوره توبه، براءت سه برابر فعلی بوده است، سوره البقرة، الان یک سوم بقره است، پس حذف شده است. سوره حقد و خلع را ابوموسی اشعری می‌گوید جزو قرآن بوده است، الان خبری از آن نیست. جناب عایشه می‌گوید: قرآن جلد دوم هم داشته است، گرفتار ختم و مسائل پیامبر اکرم ﷺ شدیم بعد دابّه‌ای (حیوانی) حالا چه موجودی بوده است، جلد دوم قرآن را خورده است، چند مورد از این‌ها را برای او بیان کردم، گفت: این‌ها هم در کتاب است؟ گفتم: بله این‌ها هم است، گفت: بلند شوم بروم بیاورم، الان بیست و هفت سال است که رفته است بیاورد، بیست و هفت سال است، تلفن و آدرس هم به او دادم. وقتی جواب نقض وجود دارد؛ جواب حلی ندهید، نمی‌خواهد بفهمد، باید طرف را شرمسار کرد.

یک شب از ماه مبارک رمضان که در بیروت بودیم، دانشجویی آمد و گفت تو را به خدا من را از پدرزنم خلاص کنید، گفتم چه شده است؟ گفت: من دانشجو هستم، با یک دختری در دانشگاه آشنا شدم، معلوم شد سنی بود، خلاصه به توافق رسیدیم و پدرم قبول کرد و ازدواج کردیم، حالا یک پسر داریم، این پدر زنم برای سفر عمره به مکه رفته است، ذهنش را شستشو دادند و از این‌رو به آن رو شده است، می‌گوید تو (داماد) کافر هستی و ما را اذیت می‌کند، وقتی را مشخص کردیم که پدرزنش را بیاورد، پدرخانم آن جوان بدون اینکه سلام کند مقابل بنده نشست، چون ما را مسلمان نمی‌دانست، گفت: أنتم تبغضون الصحابة، نسبت به صحابه پیامبر بغض دارید، گفتم: و أنتم تحبون الصحابة، شما صحابه پیامبر را دوست دارید؟ گفت: بله، گفتم: ما رأیکم فی قتلة عثمان، نظر شما نسبت به قاتلین عثمان

چیست؟ چیزی نگفت، گفتم من به شما می‌گویم، ذهبی با تعابیر مختلف می‌گوید جهنمی هستند، نبراً إلى الله منهم، نبغضهم فی الله، همچنین ابن حزم می‌گوید فساق ملعونون، هیچکس نسبت به قاتلین عثمان نظر مثبت ندارد، گفت: بله نظر ما همین است، گفتم: هشتصد تا از آنها صحابی بودند، شما آرزوی جهنم برای صحابه پیامبر دارید، هشتصد نفر، حالا ما با یکی دو تا مشکل داریم، به ما گیر می‌دهید؟ خودتان هشتصد تا صحابه را فاسق می‌دانید، گفت چه کسی؟ گفتم: عمر بن حَمِق؛ که ذهبی می‌گوید: خنجر خودش را از جیب خودش درآورد گفت عثمان نُه تا به شکم تو می‌زنم، ثلاث لله و ستُّ لما فی نفسی، سه تا برای خدا و شش تا هم برای خودم، بفرمائید این عبارت، این عمرو بن حَمِق صحابی است. عبدالرحمن بن عدیس (از مصر و اصحاب شجره) رئیس هجمه کنندگان به خانه عثمان بود است. همینطور یکی یکی برای او اسم بردم، گفتم شما که به ما گیر می‌دهید ما با دو سه تا زاویه داریم، مشکل خودتان را با صحابه حل کردید؟ جواب آن چیست؟ چیزی نگفت، گفت جواب این را برای شما می‌آورم، بلند شد رفت و دیگر بحث نکرد. دو شب بعد همان دانشجو آمد، گفت آقا چکار کردید؟ او (پدرخاتم) را ضربه فنی کردید؟ من نبودم ولی این‌طور که می‌بینم این پای تلفن نشسته است و به این شیخ و آن شیخ از خودشان زنگ می‌زند که جواب بگیرد، جواب به او داده نمی‌شود و همینطور مانده است.

در مناظرات بعضی‌ها نمی‌خواهند جواب بگیرند، حالا ما بخواهیم برای او قضیه سقیفه را نقل کنیم. شما نیم‌نگاهی به روش بحث ائمه علیهم‌السلام بیندازید. من سفارش می‌کنم که کتاب «احتجاج» طبرسی را یا تدریس کنید یا مباحثه کنید، اگر مباحثه کردید برای تدریس خودتان را آماده کنید. پر از مناظرات است و روش مناظرات، با چه کسی چطوری باید بحث کرد، بعضی‌ها می‌خواهند بفهمند، زمینه به او بدهید، بعضی‌ها نمی‌خواهند بفهمند، آن دو که سه نیست، آن سه که چهار نیست، آن چهار که پنج نیست، یهودی‌ها این‌طور مناظره می‌کنند. در مناظرات اگر هم می‌خواهید جواب بدهید، اول از طرف مقابل تعهد بگیرید، طرف مقابل از امام علیه‌السلام سؤال کرد: عددی که بر هر عددی تقسیم شود زیاد نمی‌آورد چیست؟ آقا فرمود اگر بگویم مسلمان می‌شوید؟ حُب او نمی‌خواهد بحث کند، او می‌خواهد شما را به چالش بکشاند، شما از او تعهد بگیرید. امام رضا علیه‌السلام اجازه نمی‌دهد

یهودی صحبت کند، اجازه نمی‌دهد سؤال مطرح کند، خود آقا مطرح می‌کنند. اما به مسیحی اجازه می‌دهد. امام صادق علیه السلام ببینید با ابن‌ابی‌العوجاء، اسم او روی خودش است، ابن‌ابی‌العوجاء، کج است، چند دفعه که با او بحث کردند دفعه آخر گفتند تو با این تفکرات برای چه به حج می‌آیی؟ گفت: مَا جَاءَ بِكَ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ عَادَةُ الْجَسَدِ وَ سُنَّةُ الْبَلَدِ وَ لِنَنْظُرَ مَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجُنُونِ، من از روی عادت به حج آمده‌ام، نه از روی اعتقاد. و از این رو که اهل شهر ما برای حج می‌آیند من هم همراهشان آمدم تا دیوانه‌ها را ببینم، ببینید چطور حرف می‌زند، سه دفعه امام با او بحث کرد، او را خجالت‌زده کرد، ولی باز نمی‌خواهد قانع شود. امام فرمود: أَنْتَ بَعْدُ عَلَيَّ عُنُوكَ وَ صَلَاكَ، بعد از سه جلسه بحث با تو هنوز گمراه هستی، وقتی می‌خواست صحبت کند و جواب بدهد، فرمود: «لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَ نَفَضَ رِدَاءَهُ مِنْ يَدِهِ وَ قَالَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ نَجُونًا وَ نَجَوْتَ وَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ وَ هُوَ كَمَا تَقُولُ نَجُونًا وَ هَلَكْتَ فَأَقْبَلْ عَبْدُ الْكَرِيمِ عَلَيَّ مَنْ مَعَهُ فَقَالَ وَجَدْتُ فِي قَلْبِي حَزَاةً قَرْدُونِي قَرْدُوهُ فَمَاتَ لَا رَحِمَهُ اللَّهُ»؛ دست گرفت به عباى امام، آقا عباى خودش را کشید، دیگر با تو بحث کردن فایده‌ای ندارد، اگر حرف همان حرف تو باشد که نه خدایی و نه قیامتی خُب تو بردی، ما هم ضرر نکردیم، یک حجتی انجام دادیم، ضرر نکردیم ولی اگر امر آن باشد که من می‌گویم، من بردم و تو ضرر کردی، این برخورد و جواب امام. این دفعه گفت مثل اینکه قلبم به من فشار می‌آورد من را برگردانید، سپس مُرد (کلینی، الکافی، ۱۳۸۰ ق، ج ۱، ص ۷۸).

در مناظرات تفوق و تسلط علمی مهم است که ثابت کنید تسلط علمی دارید، طرف حساب کار خودش را بکند. در جلسه دوم ابن‌ابی‌العوجاء به ابن‌مقفع گفت: اینکه من با او (امام صادق علیه السلام) بحث کردم بشر نیست، این فوق بشر است (کلینی، الکافی، ۱۳۸۰ ق، ج ۱، ص ۷۴، ح ۲). این‌ها را دیده است در عین حال می‌گوید این‌ها مجنون و دیوانه هستند.

در مطالعاتان روش بحث‌ها را ببینید، چه در کتاب شریف احتجاج، کافی جلد یک، بحار الانوار جلد نهم و دهم که پُر از احتجاجات است. قلم دست بگیرید، کسانی که ائمه علیهم‌السلام روی آنها نظر داشتند، بحث‌های آنها را ببینید، یکی از کسانی که امام روی ایشان نظر داشت، مؤمن الطاق بود، بحث‌های او را دیدید؟ طرف را مُجاله می‌کند، از طریقی وارد

می‌شود که طرف اصلاً احتمال آن را هم نمی‌دهد، بعضی از عبارات را برای شما می‌خوانم. صحبت‌های ابان بن تغلب را دیدید، ایشان یک تاجر، کوفی و سخنور بود، پاسخ به شبهات داشت. وقتی که ابان بن تغلب به مدینه می‌آمد مساجد دیگر خالی می‌شد، جوان‌ها برای سؤال و جواب به مسجدی که ایشان بود، می‌آمدند. یکی از سؤالات او این بود که چندتا صحابی در جنگ‌های علی بن ابیطالب علیه السلام شرکت داشتند؟ جواب این چیست علما؟ چندتا صحابی در جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام بودند؟ بگوییم دو هزار؟ سه هزار؟ چهار هزار؟ سؤال غلط انداز است. او می‌خواهد چه بگوید؟ می‌خواهد میزان حقانیت علی بن ابیطالب علیه السلام را از شرکت صحابه به دست بیاورد. سؤال را روی سر آنها خراب کرد، بهتشان زد، همینطور انگشت حیرت به دهان گرفتند؛ این مطلب را مرحوم آقای خوئی در جلد اول کتاب خودشان آورده‌اند، در عبارت آمده است که شما خیال می‌کنید ما حقانیت علی بن ابیطالب را با شرکت صحابه به دست می‌آوریم؟ ملاک حق بودن صحابی، تبعیت از علی است. هر صحابی که تابع علی باشد از نظر ما مورد تأیید است، ملاک علی است نه اینکه ملاک صحابه باشد. بهتشان زد. این جواب‌ها را شخصیت‌هایی که امام این‌ها را تربیت کرده است همین آقای الطاق، طرف یک چیزی می‌گوید، چطوری باید به او جواب داد؟ جواب حلی؟ نه، همان نقد کف دست او بگذارید. ابوحنیفه بعد از رحلت امام صادق علیه السلام گفت: مؤمن الطاق امامک مات؛ یعنی (به خوشحالی) امام صادق علیه السلام از دنیا رفت، ایشان هم گفت لکن امامک «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (حجر: ۳۷)، یعنی چه؟ امام تو زنده است و شیطان است و حالا هست (طبرسی، الإحتجاج، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۸۱)، باز در یک وقت دیگری رو کرد به او گفت شما اعتقاد به رجعت دارید، گفت بله، گفت أقرضنی من کیسک هذا خمس مائة الدینار، پانصد دینار به من قرض بده، ان شاء الله در رجعت به تو برمی‌گردانم، گفت بله من تقدیم می‌کنم ولی برای من ضامن بیاور که تو خوک برنگردی، آدم برگردی، چون او هم قائل به نسخ و تناسخ بود، اُرید ضمیناً یضمن لی أَنَّهُ تَعُودُ انْسَاناً فَإِنَّی أَخَافُ أَنْ تَعُودَ قَرْدًا، می‌ترسم تو میمون برگردی، آن وقت دیگر من تو را نشناسم. چیزی نگفت.

بنابراین اگر ابوحنیفه می‌خواست چیزی بفهمد که این‌طور اشکال نمی‌کرد، او می‌خواهد

دست بیندازد. عرض کردم بعضی‌ها جواب نمی‌خواهند بلکه می‌خواهند مسخره و استهزاء کنند، وقت خودتان را برای این‌ها نگذارید، یک مطلبی کف دست او بگذارید که دیگر اسم خودش را فراموش کند. از این بحث‌های متعددی که بین من و این‌ها بود، فراموش نمی‌کنم شب آخر که در مکه معظمه بودیم، در کاروان همه اعمال خودشان را انجام داده بودند، من هم کار دیگری نداشتم، گفتم نگاهی به کعبه بیندازم که در روایت آمده است «الَنْظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ» (کلینی، الکافی، ۱۳۸۰ق، ج ۴، ص ۲۴۰)، همانطور که نشسته بودم دیدم یک جوانی جلوی من نشسته است، کتابی دست او است، گفتم ما تلک بیمینک یا موسی، این چیست در دست تو؟ گفت الرحیق المختوم، کتاب راجع به فی حیاة سید المرسلین، شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خوب نگاه کردم دیدم نوشته است فاز بالجائزة الاولى، یعنی برنده کتاب سال عربستان است. من باز کردم رحلت پیامبر اکرم را، یک آقایی گفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یهجر یا فلانی اسم می‌برد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غلبه الوجأ، گفتم این چیست؟ این را برای من توضیح بدهید؟ آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آخر عمری یهجر، دیوانه می‌شود نعوذ بالله؟ خب وقتی آخر عمر دیوانه شود چه تضمینی است که اول عمر خودش هم دیوانه نشده باشد؟ نعوذ بالله، اختلاف کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درست است؟ کثر اللغة، بعد گفتند قلم و دوات بیاور، عده‌ای گفتند بیاور و عده‌ای گفتند بیاور، اگر تو بودی چکار می‌کردی؟ طرف خلیفه را می‌گرفتی که بیاورد یا طرف پیامبر را می‌گرفتی؟ گفتم به او یا باید بگویند این کتاب اشتباه کرده است، یک چنین حرفی را نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته است، یا باید بگویند مدرک اصلی آنکه بخاری است، بخاری اشتباه کرده است، یا باید بگویند خلیفه دوم اشتباه کرده است یا باید بگویند آخر عمری پیامبر مجنون می‌شود. این خیال کرد قضیه زود تمام می‌شود، به من گفت این کتاب اشتباه کرده است، گفتم برنده کتاب سال شده است، آن کسانی که این را داوری کردند نفهمیدند یک چنین اشتباه به این بزرگی را؟ گفت بخاری اشتباه کرده است، گفتم پس دیگر نگویند صحیح البخاری بلکه بگویند غلط البخاری. این آقا یکدفعه به هم ریخت، به من گفت ترید أن تقول، ترید أن تقول إنَّ عُمَرَ أخطأ، گفتم استغفار کن، می‌خواهی بگویی عُمَرُ، گفتم نه نه نه، استغفار کن، من چه زمانی می‌گویم اشتباه کرده است، استغفر ربک، استغفر ربک، چند دفعه به او گفتم، بعد گفت: اگر بگویم جناب

خلیفه أخطأ، خیلی راحت، باید بگوییم پیامبر دورگگو است، نعوذ بالله، خیلی راحت، گفتم چرا؟ گفت لأنّ النبی بشّره بالجنة، گفتم عشره مبشره (بر طبق این حدیث پیامبر اسلام ﷺ به ده نفر بشارت بهشت داده است) را می‌گویید؟ گفت: آری، گفتم: همان روایتی که حمید از عبدالرحمن نقل می‌کند؟ گفت: بله، بله، گفتم: حمید هنوز به دنیا نیامده بود که پدر او فوت شد، یا یک ساله بود، چون حمید ۳۲ ق به دنیا آمده است و پدر او هم ۳۳ ق فوت شده است، یا در شکم مادرش بوده است یا یک ساله بوده است، این اگر در شکم مادرش بوده است این را برای او پیام و پیامک و تلفن زده بود، این بچه جنین است، چطور از پدر نقل می‌کند؟ این یکی. دیگر اینکه مگر شما نمی‌گویید پیامبر به او بشارت بهشت را داده است؟ گفت: بله. گفتم: چرا از حدیفه سؤال می‌کند که من جزو منافقین هستم یا نیستم؟ حُب اگر پیامبر به او بشارت بهشت را داده است، سؤال از حدیفه یعنی چه؟ گفت: من صد مرتبه این حدیث را خوانده بودم، برای من شبهه ایجاد نشده بود ولی الان شبهه ایجاد شد، تو فکر من را به هم زدی، این‌طور کرد و گفت: خدا لعنت کند آن ساعتی که من تو را دیدم، تو فکر من را به هم زدی، من می‌روم، گفتم این فاکس من، این هم تلفن ثابت، این هم موبایل، جواب هم به من بده، هنوز پانزده، بیست سال است جواب نداده است.

در این بحث‌ها، در مناظرات، عرض کردم یک مقدار بحث رجالی، یک مقدار بحث حدیثی و گلوگاه‌ها و بزنگاه‌ها را بزنی و من از این موارد زیاد داشتم. این کتابی که الان در اختیار شما قرار داده شده به نام از مناظره تا دستگیری. بنده را مثل یک سارق، متهم، دست‌های ما را بستند و بردند برای محاکمه و دادگاه و زندان، خداوند عزوجل ما را از شر این‌ها خلاص کرد، با قاضی درگیر شدیم، بحث کردیم. خب چه بود؟ بزرگ وهابی‌ها برای بحث به دنبال بنده فرستادند. گفت: أنتم تقولون بعصمة علی، أنتم تقولون بأنّ الوحي ينزل علی علی، چه جوابی می‌دهید؟ شما می‌گویید وحی بر علی نازل می‌شود. گفتم: الوحي ينزل علی النحل، الوحي ينزل علی أم موسى، وقتی وحی بر نحل و ام موسی نازل شود چرا بر علی نازل نشود؟ گفت: هذا بالمعنى اللغوى، گفتم: و هذا بالمعنى اللغوى، این لغت آن هم لغت. چیزی نگفت، گفت: أنتم تقولون بعصمة علی، ما الدليل علی عصمة علی، گفتم: و أنتم تقولون بعصمة النبی، ما الدليل علی عصمة النبی، گفت: النبی لیس بمعصوم، پیامبر

معصوم نیست، گفتم: اگر پیامبر معصوم نباشد چه کسی می‌گوید این قرآن از خداست؟ شاید دستکاری خود پیامبر است، گفت: لا إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون، گفتم: همین را هم پیامبر آورده است، آیه چیز دیگری بوده است، گفت: أُوْحِجُّكَ بِالنَّقْلِ تُحَاجِّجُنِي بِالْعَقْلِ، گفتم: لعلکم تعقلون، گفت خب من برای شما روایت می‌آورم، گیر کرد، آیه نتوانست بیاورد، روایت می‌آورم، آیه را آورد این نسینا أو أخطأنا، گفتم: همین‌ها را هم پیامبر آورده است، ممکن است اشتباه کرده باشد، آیات چیزهای دیگری بوده است، می‌گویید معصوم نیست، اشتباه کرده است، چیز دیگری بوده است، گفت: أعطی بروایة صحیحة، گفتم: بفرما، گفت: فی صحیح البخاری، گفتم: هل الروایة صحیحة؟ گفت: نعم فی صحیح البخاری، گفتم: النبی یخطأ بخاری لایخطأ؟ آقا شش تا فحش داد، گفتم: بچه ابن تیمیه هستی، ابن تیمیه هم خیلی فحش می‌داد، فحش می‌داد، تا می‌توانست فحش می‌داد ولی من سطح خودم را در سطح تو نمی‌آورم، حرف‌های خودت را بگو، بعد وقتی گیر کرد، اشاره کرد، آمدند ریختند داعیه داعیه؛ یعنی مُبْلِغ، دست ما را بستند و بردند به دادگاه برای محاکمه. خیلی سریع، خارج از نوبت، ما هم رفتیم، قاضی گفت: بلند شو بایست، چرا نشستی؟ اینجا دادگاه است، گفتم خسته هستم، گفت نه، بایست، گفت: تو برای حج آمدی نه برای تبلیغات، گفتم: من هم برای حج آمدم نه برای تبلیغات. ولی وقتی به من می‌گوید کافر هستی نگوییم من مسلمان هستم؟ این برای شما بد است، به معنای این است که به من که مشرک هستم دولت شما ویزا داده است، این برای شما بد است، من از حکومت خودتان دفاع می‌کنم، چیزی نگفت؛ قضیه مفصل است، به نماز عشاء کشید و من در نماز به حضرت ام البنین متوسل شدم (این هدیه‌ای از بنده برای شما باشد، اگر می‌خواهید مشکلات شما حل شود متوسل به حضرت ام البنین شوید، ده تا صلوات، صد تا صلوات، به تناسب مشکل)، خلاصه عرض کنم الحمدلله آزاد شدیم و الا برنامه‌هایی برای ما داشتند.

اما طرف را مُچاله کردم، قضیه سرداب را گفت: أنتم تقولون بأنَّ المهدي فی السرداب، گفتم: کجا؟ گفت: فی الکافی، گفتم: اگر از کافی شریف آوردی من الان وهابی می‌شوم و اگر تو نیاوردی حاضر هستی بگویی من دروغگو هستم؟ حاضر هستی؟ چیزی نگفت.

گفت: فی النعمانی، گفتم: نعمانی جزو کتب اربعه نیست، از کتب کافی نیست، ولی همین نعمانی را هم اگر شما آوردید من وهابی می شوم و اگر نیاوردید حاضر هستید بگویید من دروغ گفتم و تهمت زدم؟ از این موارد خیلی است.

بنده در پایان به یک موردی که در فضای مجازی است اشاره می کنم. عرض کردم طرف را بسنجید، گاهی باید جواب علمی بدهید، گاهی باید نقض کنید، گاهی باید کف دست او جواب آبداری بگذارید، طرف را باید بسنجید و همه این موارد را، یک مورد بود که او ادعا داشت آمده بود امام جمعه یکی از شهرستان های بزرگ آفریقا بود و هر جمعه شیعه را لعن می کرد. یکی از رفقا طلبه آفریقایی، ساکن قم بود، گفت: امام جمعه ما آمده است و وضع او همین است، شما حاضر هستید با او بحث کنید؟ گفتم: باشد، بعد از نماز ظهر یا عصر بود آمد، خیلی هم مدعی بود، ما رأیکم فی نبوة الخمینی، ببینید چه چیزی در گوش او می خواندند که شیعه ها می گویند امام خمینی پیامبر است، ما رأیکم فی نبوة الامام علی، ما رأیکم فی طهارة عایشة، پنج تا سؤال داشت، گفتم: من از شما یک سؤال می کنم، این می خواست بفهمد، از اینجا شروع کردم که کسی شما را به منزل خودش دعوت کند، در محله هفتاد و سه تا خانه مثل یکدیگر هستند، ساخت آنها یکی است، یک مهندس، در همه خانه ها درنده است، مگر خانه خودش، آدرس درست را به شما نداد، رفتید درب خانه دیگری را زدید، وارد شدید و به شما آسیب رسید چه کسی مسئول است؟ گفت همین کسی که دعوت کرده است و آدرس درست نداده است، گفتم: مگر پیامبر نفرموده است: وَالَّذِي نَفْسٌ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتَفْتَرَقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ؛ حدیث منسوب به پیامبر اکرم ﷺ درباره انشعاب امت اسلامی به بیش از هفتاد فرقه، که تنها یک فرقه از آنها نجات می یابد (ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۲۲). گفت: بله، گفتم: اگر پیامبر آدرس درست ندهد و کسی هلاک شود چه کسی مسئول است، گفت: نبی مسئول است سپس سؤال کرد آیا پیامبر اکرم ﷺ آدرس داده است یا آدرس نداده است؟ گفتم: بله، از وقت علنی شدن دعوت «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء: ۲۱۴) - و آیه: «فَأَصْدَعْ مِمَّا نُوْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (حجر: ۹۴)، شروع کرد به تبلیغ از علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین (ع)، اَیْکُمْ یحاضرون علی أن یكون أخی و وصیی و خلیفتی من بعدی، وزیری و خلیفتی، همینطور یک یک تا در غدیر علنی، بعد از آن هم می خواست این را مکتوب کند که نگذاشتند، شروع کرد، او به این گفت نویس، فقط گوش کن بنویسد،

بنابراین بعد از علی چه کسی؟ خودش سؤال کرد، اسم امام‌ها را بردم، گفت: تشیع این است؟ گفتم: بله، گفت: أنا شیعی، اگر تشیع این است من شیعی هستم، شهادتین، گفتم: تو از اول مسلمان بودی، اسم ائمه علیهم‌السلام را هم برد و گفت: من شیعه هستم.

آقا دو روز بعد همین طلبه آمد گفت: آقا چکار کردید؟ این با کاروانی آمده بود که هزار نفر همراه او بودند، بعد از بحث، بعد از نماز گفته است من گمراه بودم، یک بحثی کردم و در این بحث فهمیدم من گمراه هستم و الان راه حق را پیدا کردم، حرف‌های شما را مو به مو منعکس کرده بود، هفتصد نفر در مکه شیعه شده بودند.

اما نکته آخرم این است که طرف مقابل را بسنجید، اگر نمی‌خواهد بفهمد و فقط می‌خواست دست بیندازد، هیچ مانعی ندارد، شما هم او را دست بیندازید. قضیه دیگری که با آن برخورد کردیم این بود که کنار قبر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشسته بودم، با عمامه بودم، دیدم یکی از این فضولچه‌ها بی‌ها آمد کنار من نشست، از این چفیه‌های قرمز و بعد رو کرد به من گفت: اهل کجایی؟ گفتم: ایرانی، همین که گفتم: ایرانی این‌طور کرد یا مشرک، گفتم باز هم خدا را شکر در ایران می‌گویند مفت خور، دیگر یا مشرک نمی‌گویند، کاری به دین ما ندارند، لماذا أنا مشرک؟ گفت: لأنکم تقولون: علیّ رسول الله، گفتم: استغفر الله، محمد رسول الله، علی ولیّ الله، گفت: نه، شما می‌گویید جبرئیل خیانت کرد، خان الامین، در تشهد می‌گویید خان الامین. گفتم: آقا جان اینکه شما می‌گویید شیعه که آدم‌های گمنامی نیستند، حوزه نجف، حوزه قم، حوزه‌های شهرستان‌ها، این همه ماهواره، این همه سی دی، این همه کتاب، این در کجا آمده است؟ گفت: لیست فی هذه الکتب، گفتم: فی ای الکتب؟ گفت: در این کتاب‌ها نیست، گفتم پس کجاست؟ گفت: فی کتبکم السّرّ، این حرف‌ها را به آنها می‌گویند، گفتم: شما هم همین‌طور، وقتی تشهد می‌گویید این‌طور می‌کنید و می‌گویید إنّ الشیطان ربی و رب آبائی الاولین، گفت: نحن نقول، گفتم: آری، گفت: این؟ گفتم: فی کتبکم السّرّ، عصبانی شد، گفت: یا رافضی نمی‌شود با تو حرف زد، گفتم: حرف نزن، راه خودش را کشید و رفت الحمدلله. این کسی نبود که بخواهد بفهمد، کسی بود که می‌خواست دست بیندازد، الحمدلله مُجاله شد و راه خودش را گرفت و رفت.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»